

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۴۲ - ۲۲۱

تحلیل گزارش میراث مکتوب امامیه از چگونگی پایان زندگانی پیشوایان دین علیهم‌السلام

محمدتقی شاکر^۱

چکیده

مساله نگاشته حاضر کنکاشی در چیستی کلمات به کار گرفته شده در میراث مکتوب امامیه از پایان زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام و دست یابی به مقصود آنان می باشد؛ از این رو واژه شهادت و بررسی رابطه آن با واژگان قتل، موت و وفات محور این پژوهش است. فرآیند این پژوهش نشان می دهد هرچند در برخی تعابیر واژه قتل، موت و وفات نقش آفرینی می کند، اما بررسی مفهومی واژه شهادت نشان می دهد، مقصود از به کارگیری واژگان جانشین، نفی مقومات مفهومی شهادت نمی باشد، بلکه تطور رقیق مفهومی این واژگان در زمانه های پسین به انحصار یافتن هر یک، در مفهومی ویژه و بار معنایی خاص انجامیده است و بر این اساس نمی توان تلقی عصر جدید را بر مفاهیم دوره های گذشته تحمیل و برداشت های غیرواقعی از آن واژگان، همانند انکار شهادت برخی از معصومان را از گزاره های تاریخی و حدیثی نتیجه گرفت و این مسئله که جزء باورها و عقاید امامیه است به چالش کشید.

واژگان کلیدی

شهید، قتل، موت، وفات، شهادت.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه و کلام پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق علیه السلام.

Email: 14mt.shaker@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۱۲/۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۱۷

طرح مسأله

آگاهی یافتن به بار معنایی و مفهومی واژگان و الفاظ، یکی از عوامل مهم در جلوگیری از آسیب‌های احتمالی در شناخت‌یابی و تحلیل مسائل تاریخی - کلامی و فقهی است. چهار عنوان: قتل، موت، وفات و شهادت، واژگانی مهم در چگونگی تعبیر و به کارگیری الفاظ در رابطه با چگونگی پایان یافتن زندگی هر انسان مسلمان از جمله زندگی معصومان می باشد. این مفهوم شناسی مخاطب را پس از مرور گزارش‌های تاریخی و همچنین روایات یاری می رساند تا واژگان و الفاظ مناسب را برای تعبیر از پایان زندگی معصومان انتخاب و به کار گیرد، و افزون بر این از چرایی و مقصود از به کارگیری برخی الفاظ در نگاشته‌های کهن تا عصر حاضر آگاهی یابد. اهمیت این واکاوی آنگاه نمایان تر می شود که برخی کوشیده اند با استفاده از به کارگیری الفاظ جایگزین همانند وفات یا موت، درباره پایان زندگی معصومان، مسئله شهادت ایشان را انکار و این انگاره را برآمده از متون و اندیشه تاریخ نگاران شیعی معرفی کنند از این رو با توجه به شکل‌گیری مراسم مذهبی در قالب عزاداری در ایام شهادت پیشوایان مذهب و حتی تاثیر آن در تعطیلات رسمی کشور و ابعاد اعتقادی و کلامی آن شایسته است جهت پاسخ به شبهات و بررسی علمی این مسئله به واکاوی آن پردازیم.

بررسی پیشینه مسئله‌ی نگاشته حاضر بیان کننده طرح نشدن این مسئله در کتاب یا مقاله‌ای به شکل مستقل است. مقاله جریان شناسی تاریخ نگاری شیعی در مسئله شهادت ائمه اطهار (علیهم السلام)، کشته شدن امامان شیعه را از جهت نشانگری نقش آفرینی ایشان در صحنه اجتماع و سیاست و برکنار نبودن ایشان از این عرصه با رویکرد جریان شناسی مکتب قم و بغداد به تحلیل نهشته است. نویسنده کتاب دانشنامه شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) به اختصار به درستی تطبیق واژه شهادت بر چگونگی پایان زندگی حضرت فاطمه (سلام الله علیها) پرداخته است، از این رو آنچه در نگاشته پیش رو با رویکرد کلامی و روش معناشناسی مطرح می شود در سایر نگاشته‌ها قابل مشاهده نیست.

بر اساس روش معناشناسی حوزه‌های معنایی، برای به دست آوردن مقصود و فهم بهتر از کلمات باید واژه را با توجه به نقش و ارتباط واژگان در جمله و پیوندشان با کلمات

دیگر تبیین نمود تا در نظام معنایی، مقصود متکلم از کلماتش به دست آید. از این رو لازم است با مفهوم واژگان کلیدی و اصلی مورد مناقشه و ترابط میان آنها برای ایجاد فهمی دقیق و مقصود نویسنده از به کار گیری آن الفاظ آشنا شویم.

۱. وفات

وفات از ماده **وفی** است. لغت پژوهان عرب در تبیین معناشناختی آن از رسیدن شیء به کمال آن سخن گفته‌اند.^۱ **توفی** از باب **تفعل** به معنای گرفتن به گونه‌ای تمام و کمال است. برای نفس برخوردار از حیات، حرکت و روح که به موت مبتلا می شود واژه **وفات** به کار گرفته می شود. از این رو **وفات** را به معنای موت و مرگ، و **توفی** را به معنای گرفتن روح معنا کرده اند.^۲ **راغب** در مفردات می نویسد: از موت به **توفی** تعبیر شده است همانگونه که خداوند می فرماید: **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا** (زمر/۴۲) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۸۷۸) از این رو در نگاه واژه پژوهان اسلامی، وفات به معنای مطلق مرگ و بازگرفتن تام و کامل نفس است که می تواند به دلایل و عوامل گوناگونی ایجاد شده باشد.

آیات فراوانی در قرآن به مسئله **توفی** و **وفات** اشاره دارد. در آیه بیست و هشتم سوره نحل به مسئله **توفی** ستمگران توسط فرشتگان اشاره دارد. **"الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْفَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ شَوْءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ"** (نحل/۲۸) همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند! در این موقع آنها تسلیم می شوند (و بدروغ می گویند): ما کار بدی انجام نمی دادیم! آری، خداوند به آنچه انجام می دادید عالم است.

آیه سی و دوم این سوره به **توفی** پاکیزگان و اهالی بهشت توسط فرشتگان اشاره می کند. **"الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ"**

۱. و کل شیء بلغ تمام الکمال، فقد وفی و تم. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۸/۴۱۰)؛ فمن قال وفی فإنه يقول تم. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۵/۳۹۸).

۲. الوفاة: الموت. و توفاه الله: قبض روحه. (طریحی، ۱۳۷۵، ۱/۴۴۴)؛ و توفاه الله، إذا قبض نفسه. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۸/۴۱۰)؛ الوفاة: الموت. و توفی فلان و توفاه الله إذا قبض نفسه. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۵/۳۹۸).

تَعْمَلُونَ" (نحل/۳۲) همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند به آنها می‌گویند: سلام بر شما! وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید.

مرور آیات وحی نشان می‌دهد واردشوندگان به بهشت، شامل کشته شدگان و همچنین دیگر مومنانی است که هرچند به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند اما برخوردار از رفتار نیکو و عمل صالح بوده‌اند. "وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا" (النساء/۷۴) هر که در راه خدا بجنگد، چه کشته شود چه پیروز گردد، مزدی بزرگ به او خواهیم داد.^۱

بر این اساس خداوند در آیه ۳۲ سوره نحل برای تمامی افرادی که پس از مرگ (چه با شهادت در راه خدا یا مرگ طبیعی) وارد بهشت و نعمت الهی می‌شوند، از واژه توفی و وفات استفاده کرده است. آیه هفتاد سوره نحل مسیر پایان یافتن زندگی دنیایی را قانونی فراگیر برای انسان می‌داند و ادامه آفرینش را با توفی و وفات معرفی می‌کند. "وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ" (نحل/۷۰) خداوند شما را آفرید سپس شما را می‌میراند. البته این وفات به معنای پایان مسیر وجودی انسان نیست بلکه استمرار یافتن آن با بازگشت به سوی خداوند است "ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ" (سجده/۱۱) سپس شما را بسوی پروردگارتان بازمی‌گردانند. آیه ای دیگر از کلام وحی رابطه توفی کامل و تام، با موت و مرگ را اینگونه بازگو می‌کند؛ "اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا" (زمر/۴۲) خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند.

بر این اساس از نگاه قرآن توفی شامل ستمگران و صالحان و به طور کلی تمامی انسان‌ها می‌شود و گونه‌های مختلف ایجادکننده مرگ اعم از مرگ طبیعی و غیر طبیعی را در زیرمجموعه عنوان عام خود قرار می‌دهد. در گزارش‌ها و روایات در دسترس نیز این مفهوم استمرار یافته و از دوره حضور تا قرن‌های اخیر وفات به معنای مطلق مرگ و باز پس گرفته شدن کامل نفس به کار گرفته شده است. به نمونه‌هایی از این موضوع در

۱. برای مشاهده دیگر آیات ر.ک: حج: ۵۸؛ زمر: ۷۳.

ادامه اشاره می رود:

معاذ بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند: امر وصیت از آسمان در مکتوبی بر محمد نازل شد، و مکتوب سر به مهر تنها برای وصیت بر محمد (صلی الله علیه و آله) نازل گشت. جبرئیل عرض کرد: یا محمد؛ این است وصیت تو در باره امت نزد اهل بیت تو ... آنگاه امام صادق فرمود: آن مکتوب چند مهر داشت، علی مهر اول را گشود و به آنچه در آن بود عمل کرد، سپس حسن مهر دوم را گشود و به آنچه در آن مأمور شده بود عمل کرد، چون حسن وفات کرد و در گذشت، حسین علیه السلام مهر سوم را گشود (کلینی، ۱۴۰۷، ۱/۲۷۹ و ۲۸۰).

تعبیر وفات برای امام حسن (علیه السلام) در این روایت در حالی است که علت از دنیا رفتن امام حسن (علیه السلام) مسموم شدن ایشان با توطئه معاویه و اجرای جعه بود؛ (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳، ۱۶/۲ و ۱۷) بر این اساس مرگ امام حسن (علیه السلام) به گونه ای طبیعی نبوده است و مقصود گوینده، نفی کشته شدن امام حسن (علیه السلام) بوسیله توطئه و ترور با سم نیست.

■ از نمونه های دیگر برای این ادعا، روایت حسین بن عبدالوهاب در عیون المعجزات از حسین بن حمدان حاضینی است، وی می گوید عیدالله بن جعفر ملالی گفت: با هرثمه بن اعین و گروهی به همراه مامون و مولایمان رضا (علیه السلام) از مرو به سمت طوس رفتیم. تعبیر ادامه گزارش اینگونه است: فحضرت وفات الرضا و غسله و دفنه؛ یعنی هنگام وفات و غسل و دفن امام رضا (علیه السلام) رسید. عیدالله بن جعفر ملالی در ادامه می افزاید من از هرثمه از چیزی که با آن به امام رضا سم داده بودند سوال کردم و هرثمه ماجرا را به تفصیل برای من تعریف کرد.^۱

این گزارش به روشنی دلالت می کند فردی که از واژه وفات استفاده کرده است، اقرار به سم دادن به امام رضا (علیه السلام) و در نتیجه مرگ غیر طبیعی و بلکه کشتن

۱. ادامه عبارت اینگونه است: و سألت هرثمه عن الشيء الذي سم به الرضا (ع) قال هرثمه ... (حسین بن عبد الوهاب، بی تا، ۱۱۲).

عامدانه امام رضا(علیه السلام) دارد. با این وجود از واژه وفات استفاده کرده است؛ چرا که مفهوم وفات، معنای عامی است که گونه‌های مختلف از دنیا رفتن از جمله کشته شدن به وسیله دشمن (شهادت) را در بر می‌گیرد.

■ نمونه دیگر این گفتار را می‌توان در عنوان انتخابی توسط شیخ مفید از اندیشوران شهر قرن پنجم برای تبیین زمان و چگونگی از دنیا رفتن امام علی(علیه السلام) مشاهده کرد که با وجود تعبیر کردن از پایان زندگانی امام علی(علیه السلام) به وفات، به کشته شدن (ترور) آن حضرت توسط ابن ملجم با شمشیر نیز تصریح دارد: و کانت وفاة أمير المؤمنين قبيل الفجر من ليلة الجمعة ليلة إحدى و عشرين من شهر رمضان سنة أربعين من الهجرة قتيلا بالسيوف قتله ابن ملجم المرادي لعنه الله في مسجد الكوفة (مفید، ۱۴۱۳، ۹/۱).

■ شیخ صدوق که تصریح به شهادت تمامی ائمه اطهار دارد، در تبیین چگونگی کشته شدن ایشان گاه از واژه قتل و گاه از واژه وفات استفاده کرده است. وی در تشریح چگونگی از دنیا رفتن امام حسن و امام باقر(علیهما السلام) هر دو را مسموم شده معرفی می‌کند اما یک جا از تعبیر مات و جای دیگر از تعبیر قتل استفاده می‌کند. (صدوق، ۱۴۱۴، ۹۸)

■ در قرون متاخر نیز لفظ وفات به معنای مطلق مرگ کاربرد داشته است. عبد الله بن جعفر نقل می‌کند من به همراه حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید نزد معاویه بودیم، که میان من و معاویه سخنی مطرح شد، به معاویه گفتم که: از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب به مؤمنان از خودشان اولی است و چون علی شهید شود، حسن بن علی به مؤمنان از خودشان اولی است سپس پسر حسین پس از او به مؤمنان از خودشان اولی است و چون شهید شود، پسرش علی بن الحسین بر مؤمنان از خودشان اولی است، ای علی تو محققا او را درک می‌کنی^۱ (کلینی، همان، ۵۲۹/۱).

۱. ... سمعت رسول الله يقول أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أخي علي بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد علي فالحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنه علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سترکه یا علی.

ملا محمد صالح مازندرانی شارح شهیر کتاب کافی در قرن یازدهم هجری، در توضیح جمله پایانی این روایت اینگونه می نویسد: کانت له عند وفات علی سنتان؛^۱ (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳۶۷/۷) یعنی علی بن حسین (امام سجاد علیه السلام) هنگامه وفات امام علی (علیه السلام) دو ساله بود. از این رو امام علی (علیه السلام) در زمان حیات خود نواده خود علی بن حسین را دیده بود.

تعبیر به وفات برای پایان زندگانی امام علی (علیه السلام) از سوی ملا صالح مازندرانی، با توجه به کشته شدن ایشان توسط یکی از خوارج، بدون شک به معنای مرگ طبیعی امام علی (علیه السلام) نمی تواند برداشت و تفسیر شود.

■ اما دلیل روشن تر بر آنچه اشاره رفت، شیوه گزارش ولادت و از دنیا رفتن امام حسین (علیه السلام) توسط شیخ مفید است. شیخ مفید در کتاب الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، که به معرفی سرگذشت دوازده امام شیعه می پردازد در ذیل بخش امام حسین (علیه السلام) اینگونه می نویسد: باب ذکر الامام بعد الحسن بن علی و تاریخ مولده و دلائل امامته و مبلغ سنه و مده خلافته و وقت وفاته و سببها و موضع قبره. (مفید، ۱۴۱۳، ۲۷/۲) شیخ مفید با وجود استفاده از واژه وفات برای پایان زندگی امام حسین (علیه السلام)، در ذیل یکی از فصل ها در توضیح چگونگی از دنیا رفتن امام حسین (علیه السلام) تصریح به کشته شدن و شهادت ایشان می کند و می نویسد: و خرجوا الی الحسین فحصره و منعوه المسیر فی بلاد الله و اضظروه الی حیث لایجد ناصرا و لا مهربا منهم و حالوا بینه و بین ماء الفرات حتی تمکنوا منه و قتلوه فمضی ظمان مجاهدا صابرا محتسبا مظلوما ... شهیدا علی ما مضی علیه ابوه و اخوه. (مفید، ۱۴۱۳، ۳۱/۲ و ۳۲)

افزون بر استفاده از واژه وفات، گاه برای جان سپردنی که به همراه عامل بیرونی همانند سم دادن است از واژه قبض استفاده شده است. شیخ مفید و همچنین شیخ طوسی در

۱. نمونه های دیگر این موضوع را می توانید در کتاب منتهی الآمال شیخ عباس قمی و کتاب وفاه الصدیقه اثر عبدالرزاق مفرم مشاهده کرد که نویسندگان هر دو کتاب با وجود تصریح به شهادت فاطمه و شهیده بودن دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از واژه وفات نیز استفاده کرده اند. (ر.ک: لباف، ۱۳۸۷، ۶۰-)

حالی که در عنوان بحث از واژه وفات استفاده می‌کنند، ذیل عنوان باب نسب رسول الله (صلی الله علیه و آله) و تاریخ مولده و وفاته می‌نگارند: قبض بالمدينة مسموما.^۱ (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۴۵۶؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۲/۶)

آنچه اشاره رفت^۲ به این معنا نیست که همواره وفات در کلام وحی و همچنین روایات و گزارش‌های تاریخی برای اشاره به مرگ غیر طبیعی به کار رفته است، بلکه با آنچه اشاره رفت دانسته می‌شود واژه وفات از سده‌های گذشته تا سده‌های اخیر، همواره به معنای مرگ طبیعی به کار نرفته است؛ بر این اساس واژه وفات را بر مبنای معنای لغوی و کاربرد قرآنی، روایی و تاریخی، می‌توان لفظی عام دانست که در برگرفته‌های گونه‌های متفاوت مرگ و پایان زندگی دنیا از رحلت طبیعی و کشته شدن است؛ در نتیجه به کار گرفته شدن واژه وفات در متون گذشته، نمی‌تواند همواره به معنای باورمندی نویسنده آن متن، به از دنیا رفتن طبیعی متوفی تلقی و تفسیر شود.

۲. موت

موت به معنای مرگ است. به طور کلی موت در برابر حیات و زندگی است و با ورود مرگ بر چیزی، حیات از آن رخت برمی‌بندد (طریحی، ۱۳۷۵، ۲/۲۲۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲/۹۰). لغت پژوهان تصریح کرده‌اند که با توجه به گونه‌های حیات و زندگی، انواعی از مرگ محقق می‌شود. گاه مرگ در مقابل از بین رفتن نیروی رشدکننده موجود در حیوانات و نباتات به کار می‌رود همانند آیه: *يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا*. (حدید/۱۷) گاه در مقابل نیروی حسی به کار می‌رود همانند آیه: *يَا أَيَّتُهَا مِثُّ قَبْلَ هَذَا*. (مریم/۲۳) گاه در برابر

۱. این مسئله در سایر موارد نیز با تعبیری همانند: قبض مسموما، قبض قتیلا تکرار شده است. (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۴۶۱ و ۴۶۵، شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۹/۶، ۳۹، ۴۱، ۸۱ و این تعبیر در سایر منابع نیز قابل مشاهده است همانند: شعیری، بی تا، ۲۷ و ۲۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ۳/۳۰۷؛ مجلسی، ۱۴۰۶، ۹/۲۰۵).

۲. نمونه‌های این گفتار بسیار فراوان است. از دیگر نمونه‌ها: به کارگیری لفظ وفات برای بیان چگونگی پایان زندگی جعفر بن ابی طالب مشهور به جعفر طیار و زید بن حارثه است. (ر.ک: ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۱/۱۷۷) این در حالی است که جعفر به همراه زید در صحنه نبرد با نصارای روم در جنگ مته کشته شد.

(ر.ک: الحمیری، بی تا، ۲، ۳۸۰)

زوال نیروی عاقله یا همان شکل گیری جهالت به کار می رود همانند آیه: **أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِيْنَاهُ**. (انعام: ۱۲۲) (راغب أصفهانی، ۱۴۱۲، ۷۸۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۹۲/۲)

مفهومی که از موت در قرآن کریم استفاده می شود، مرگ قطعی و توقف کامل اعمال و رفتار حیاتی است؛ **"كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ"** (عنکبوت/۵۷) هر انسانی مرگ را می چشد، سپس شما را بسوی ما بازمی گردانند. لفظ موت در قرآن، در معنای لغوی و گسترده آن بدون توجه به گونه های مرگ (از مرگ طبیعی یا غیر طبیعی) به کار گرفته شده است. در روایات نیز گستردگی مفهوم موت لحاظ شده است (ر.ک: ابن اشعث، ۱۴۲۰، ۱۳۵۸/۳؛ نسائی، ۱۴۱۱، ۶۰۲/۱) در روایتی آمده است: ان افضل الموت القتل (کلینی، ۱۴۰۷، ۵/۵۴). برترین مرگ ها، شهادت است.

بر این اساس استفاده از واژه موت برای اشاره به مرگ غیر طبیعی (کشته شدن) همانند اشاره به مرگ طبیعی، بدون مانع و صحیح می باشد. البته به کارگیری واژگان موت و قتل در کنار هم نشان می دهد مقصود گوینده از موت به دلیل قرینه مقابله،^۱ معنای مرگ طبیعی می باشد.^۲

۳. قتل

همچنان که ابن منظور و فراهیدی تصریح می کنند واژه قتل معنای شناخته شده ای دارد و مفهوم آن کشتن دیگری با زدن یا ایجاد جرح یا سم دادن یا هر علتی است که منجر به مرگ شود.^۱ به دیگر بیان قتل مرگی غیر طبیعی است که عاملی بیرونی زمینه ایجاد جدا شدن روح از بدن یا همان مرگ را فراهم می کند.

۱. قرینه مقابله بدین معناست که هریک از دو یا چند کلمه یا جمله که میان آنها طباق یا مقابله وجود دارد، بتواند مراد مفهومی یا مصداقی دیگری را مشخص کند یا بر حذفی از یکی از طرفین گواه باشد. ر.ک: قرینه مقابله و فن احتیاطک در قرآن، سیدعلی هاشمی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲. مشابه این گفتار را می توان در دو واژه روح و نفس مشاهده کرد که به کارگیری جدای هر یک از آنها، با به کار گیری همزمان آن دو، به ضیق یا توسعه مفهومی و معنایی آن دو می انجامد.

۱. **قَتَلَهُ إِذَا أَمَاتَهُ بَضْرَبٌ أَوْ حَجَرٌ أَوْ سُمٌّ أَوْ عَلَةٌ**. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۴۷/۱۱) و القتل معروف، يقال: قتله إذا أماته بضرِب أو جرح أو علّة. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۲۷/۵).

راغب نیز در مفردات برای تبیین رابطه قتل با موت می نویسد: اصل قتل، جدا شدن روح است از بدن همانند مرگ؛ لیکن چون به کشته اطلاق شود قتل گفته می شود و به اعتبار از بین رفتن حیات، موت گفته می شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۶۵۵) از این رو قتل گونه ای موت است که در آن فاعل و عاملی سبب و علت آن را پدیدار می سازد.

با توجه به معنای لغوی قتل، در قرآن قتل و میراندن دیگری، دو گونه دانسته شده است: الف: قتل به حق؛ ب: قتل ناحق. همچنان که کشته شدگان نیز دو گونه اند: کشته شدگان در راه خدا و کشته شدگان در غیر این راه. آیه سیزدهم سوره آل عمران در تبیین دو گروه حاضر در نبرد بدر، از آنان اینگونه تعبیر می کند: "فِنَّهُ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْأُخْرَى كَافِرَةٌ" (آل عمران/۱۳) يك گروه، در راه خدا نبرد می کرد و جمع دیگری که کافر بود. در آیه ای دیگر تفاوت مقاتله اهل ایمان و اهل کفر را در قرار گرفتن رفتارشان در مسیر الهی یا مسیر طاغوتی بیان می دارد: "الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ" (نساء/۷۶) کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرند، در راه طاغوت نبرد می کنند.

پروردگار سبحانه خود را خریدار جان پیکار کنندگان در راه حق دانسته است. "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ" (توبه/۱۱۱) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که): در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند.

از سوی دیگر خداوند متعال برای کسانی که به ناحق برگزیدگان الهی و مومنان را می کشند، کیفری پشیمان کننده قرار داده است: "إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ" (آل عمران/۲۱) کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند، و به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده. این عذاب بی پایان تنها برای قاتلان انبیاء نیست بلکه برای تمام آنانی است که به کشتن هادیان به عدالت اقدام می کنند.

آیه ۱۴۴ سوره آل عمران قتل را گونه ای متفاوت از مرگ (موت) دانسته است. در این آیه عقب گرد به رفتار و باورهای گذشته (جاهلیت) با مُردن یا کشته شدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شدت مورد مذمت قرار گرفته است. "وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ" (آل عمران/۱۴۴) محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟

کلام وحی، کشته شدن و حتی مرگ در راه خدا را ستوده و نیکی نهفته در آن را برتر از امور دنیوی می داند. "وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ" (آل عمران/۱۵۷) اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده‌اید زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود)، جمع آوری میکنند، بهتر است.

و بالاتر آنکه خداوند کشته شدگان در راه خود را زندگانی معرفی می کند که در نزد پروردگارش روزی داده می شوند. "وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْوَقُونَ" (آل عمران/۱۶۹) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارش روزی داده می شوند.

کشته شده یا کشته شدگان در راه خدا در ادبیات غیر وحیانی (قرآنی) به شهید نام بردار شد. روایات نقل شده از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز از کشته شدگان در راه خدا (من قتل فی سبیل الله) گاه به عنوان من قتل فی سبیل الله و گاه با عنوان شهید یاد کرده است (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ۵/۵۴).^۱

از این رو در متون روایی و همچنین تاریخی عنوان قتل برای مصادیقی که بدون تردید شهادت محسوب می شود، به کار گرفته شده است. قاضی نعمان مغربی در شرح الاخبار با وجود قرار دادن عنوان: نعود الی ذکر شیء من مصرع الحسین و الوقائع بعد الشهادة؛ گزارش هایی می آورد که از شهادت امام حسین (علیه السلام) و یاران وفادار

۱. سخن بیشتر در این زمینه در ادامه در ذیل عنوان شهادت و شهید خواهد آمد.

ایشان با عنوان قتل یاد شده است که نمونه‌هایی از این عبارات اینگونه است:

- لما قتل حول الحسين عليه السلام جمع من كان معه (ابن حيون، ۱۴۰۹، ۳/۱۶۳)؛
 - عن أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله أنها قالت: رأيت النبي في منامي يبكي، فقلت: يا رسول الله ما يبكيك؟ قال: قتل ابني الحسين (همان، ۱۶۷)؛
 - عن محمد بن الحنفية، أنه قال: قتل منا مع الحسين بن تسعة عشر شابا كلهم ارتكض في جوف فاطمة عليها السلام (همان، ۱۶۸).
- در روایتی از امام باقر (علیه السلام) در بیان منزلت کشته شدن در راه خدا (شهادت) آمده است:

- كل ذنب يكفره القتل في سبيل الله عز وجل إلا الدين (ابن بابويه، ۱۳۶۲، ۱/۱۲).
- شيخ مفيد نیز با ایستایی درباره تبیین چگونگی پایان زندگی برخی از معصومان، نسبت به شهادت برخی از ایشان قاطعانه سخن می‌گوید و از واژه قتل و حتی مضی استفاده می‌کند: المقطوع به أن أمير المؤمنين و الحسن و الحسين ع خرجوا من الدنيا بالقتل ... و ممن مضى بعدهم مسموما موسى بن جعفر. (مفید، ۱۴۱۴، ۱۳۱)
- خزاز رازی در کفایه الاثر، روایت ما منا إلا مقتول أو مسموم (خزاز رازی، ۱۴۰۱، ۱۶۲) که دلالت بر دخالت عامل غیر طبیعی بیرونی (مستقیم و غیر مستقیم) در جان سپردن تمامی ائمه اطهار (علیهم السلام) دارد مطرح کرده است. البته شیخ صدوق تعبیر و الله ما منا إلا مقتول شهید (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ۲/۵۸۵) را در آثار خود از امام رضا (سلام الله علیه) نقل کرده است که در آن تصریحی روشن بر قتل فی سبیل الله و مسئله شهادت یکایک ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود دارد.

بر این اساس می‌توان گفت مفهوم واژه قتل به گونه‌ای است که دربرگیرنده مفهوم شهادت به معنای کشته شدن در راه خداوند در دوره عصر حضور (به استناد آیات شریف قرآن) و قرون نخست و پس از آن (به استناد متون تاریخی-حدیثی) بوده است، هر چند در بیشتر موارد برای تمیز، از قید فی سبیل الله در کنار لفظ قتل برای دلالت بر کشته شدگان در راه خدا یا همان شهید استفاده شده است؛ اما این به کارگیری قید همواره همراهی این دو واژه را در کنار هم تلازم نبخشیده بلکه جنبه غالبی داشته است.

۴. شهادت

صاحب بن عباد در المحيط فی اللغة می نویسد: شهادت، خبر قطعی است و ابن فارس می گوید شهادت، خبر دادن به آن چیزی است که مشاهده شده است (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۳/۳۸۹). ابن منظور شهادت را به معنای آنچه فرد از آن آگاهی دارد و همچنین اداء آنچه نزد انسان از حاضر بودن و آگاهی یافتن است بیان می کند. وی، اصل شهادت را خبر دادن به آنچه مشاهده اش کرده است می داند.^۱ عسکری نیز با توجه به نزدیکی معنای شهادت و علم می نویسد: شهادت دانایی و آگاهی است که تنها به موجود تعلق می گیرد ولی علم درباره موجود و معدوم به کار گرفته می شود (عسکری، ۱۴۰۰، ۸۸).

در آیات وحی واژه شهادت، به مفهوم گواهی دادن و آگاهی به کار گرفته شده است. نمونه این آیات اینگونه است:

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ (أنعام/۱۹). بگو: «بالاترین گواهی، گواهی کیست؟» (و خودت پاسخ بده و) بگو: «خداوند، گواه میان من و شماست. (همچنین بنگرید: مائده/۱۰۶؛ بقره/۱۴۰)

در ادبیات فقه اسلامی شهادت مفهومی نزدیک با معنای لغوی و قرآنی شهادت دارد و به معنای گواه و گواهی دادن است. عباراتی همانند:

▪ يجوز شهادة القابلة وحدها (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ۱۴۰۶، ۳۰۸)؛

▪ لا أجزى في الهلال إلا شهادة رجلين عدلين (کلینی، ۱۴۰۷، ۴/۷۶)،

▪ يجوز شهادة المسلمين في جميع أهل الملل ولا يجوز شهادة أهل الذمة على

المسلمين (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ۱۴۰۶، ۳۰۸)،

▪ في قول الله عز وجل ولا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دَعُوا قَالَ قَبْلَ الشَّهَادَةِ (کلینی، ۱۴۰۷،

۳۸۰/۷).

در روایات فقهی دلالت بر این سخن دارد. حتی در سده های اخیر نیز شهادت به

۱. أصل الشهادة: الإخبار بما شاهدته. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳/۲۴۰).

معنای گواهی دادن کاربرد فراوانی دارد (به عنوان نمونه ر.ک: نجفی، ۱۴۲۲، ۱۸۲/۴؛ قمی، ۱۴۱۴، ۵۱۷/۴؛ هاشمی خویی، ۱۴۰۰، ۲۵۲/۱۰؛ نوری، ۱۴۰۸، ۱۷/۴۴۵ و ۱۳/۳۳۶ و ۸/۳۰۹؛ مازندرانی، ۱۴۲۹، ۱۷/۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ۱۶/۲۲۸).

اما واژه شهادت افزون بر معنای لغوی آگاهی و گواهی دادن، در معنایی خاص یعنی کشته شدن در راه خدا یا همان "من قتل فی سبیل الله" که در آیات وحی از ایشان اینگونه یاد شده است، نیز به کار گرفته شده است. کلینی در میان موارد متعدد به کار گرفتن واژه شهادت در معنای فقهی آن (کلینی، ۱۴۰۷، ۱۴۰/۴؛ ۷/ص ۲۹۵؛ ۳۷۹-۳۸۲ و ۳۸۸. همچنین ر.ک: ابن اشعث، بی تا: ۸۰، ۱۴۲-۱۴۶؛ ابن حیون مغربی، ۱۳۸۵، ۵۰۷/۲) در کافی بابی را با عنوان "باب فضل الشهاده" نام گذاری می کند (کلینی، ۱۴۰۷، ۵۴ و ۵۳/۵) و در ذیل آن روایاتی از جمله این روایت را که امام صادق (علیه السلام) از جدشان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند، آورده است: فوق کل ذی بر، بر حتی یقتل فی سبیل الله فإذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر. (کلینی، همان، ۵۳/۵).

واژه شهید در تطورات مفهومی، بار معنایی خاص خود را در میان مسلمانان بر مفاهیم اصلی و ریشه ای خود غلبه داد.

۴-۱. شهید

شهید بر وزن فعلیل و از ماده شَهِد است که این وزن، دلالت بر مبالغه می کند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۳۹/۳).^۱ در آیات وحی واژه شهید و جمع آن یعنی شهداء بارها به کار رفته است و در تمام موارد، مقصود از آن معنای لغوی و گوهر معنایی شهید یعنی شاهد و گواه بودن می باشد. به نمونه هایی از آیات وحی که در آن لفظ شهید وجود دارد و معنای آیات اشاره می رود:

▪ **وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ** (بقره/۲۸۲) شاهد بگیرید! و نباید به نویسندگان و شاهد، (به خاطر حقگویی،) زبانی برسد.

۱. شهید هم می تواند به معنای فاعلی یعنی آگاه و حاضر باشد و هم به معنای مفعولی، یعنی چیزی که در منظر و محضر دیگری است.

▪ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (نساء/۴۱) حال آنها چگونه است آن روزی که از هر امتی، شاهد و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد. (همچنین بنگرید: مائده/۱۱۷، بقره/۱۴۳)

جمع واژه شهید که لفظ شهداء می باشد در قرآن به معنای لغوی آن به کار گرفته شده است و در هیچ موردی به معنای کشته شدن در راه خدا به کار نرفته است.^۱ نمونه آیاتی که در آن واژه شهداء به کار رفته است عبارتند از:

▪ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ (نساء/۱۳۵) ای کسانی که ایمان آورده اید! کاملاً قیام به عدالت کنید! برای خدا شهادت دهید. (همچنین بنگرید: بقره/۲۳)

با این وجود در ادبیات و لغت اهل شریعت، یعنی مسلمانان؛ حتی از صدر نخست واژه شهید به معنای کشته شده در راه خدا به کار گرفته شد. از این رو می توان در روایات و گزارش های تاریخی لفظ شهید در معنای خاص آن را نیز مشاهده کرد. معنایی که به مرور به معنای غالب برای واژه شهید تبدیل شد.^۲ از این رو در کتاب لغت نامه ها این معنا نیز انعکاس یافت. به عنوان نمونه ابن اثیر جزیری در قرن ششم و هفتم ذیل سخن از لفظ شهید می نویسد: وَالشَّهِيدُ فِيهِ كَذَلِكَ مِنْ قَتْلِ مُجَاهِدًا فِيهِ سَبِيلُ اللَّهِ، وَيَجْمَعُ عَلَى شُهَدَاءِ (ابن اثیر جزیری، ۱۳۶۷، ۵۱۳/۲). فیومی نیز در قرن هشتم می نگارد: الشَّهِيدُ: مَنْ قَتَلَهُ الْكُفَّارُ فِي الْمَعْرَكَةِ فَعِيلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ (فیومی، ۱۴۱۴، ۳۲۵/۱).

اهل لغت و فقهاء نیز میان اصطلاح شهید به معنای کشته شده در راه خدا با معنای لغوی شهید یعنی شاهد بودن ارتباط قائلند؛ بدین گونه که دلیل به کار گیری واژه شهید برای کشته شده در راه خدا را از شاهد و زنده بودن وی، یا از آن رو که خدا و فرشتگان شاهدان برای بهشت رفتن اویند، یا از آن رو که فرشتگان رحمت شاهدان بر غسل اویند،

۱. حتی مقصود از شهداء در آیه ۶۹ سوره نساء به قرینه آیه ۱۹ سوره حدید، معنای خاص آن یعنی کشته شدگان در راه خدا نیست هر چند از جهت مصداقی می تواند شامل آنان باشد.

۲. این سخن با مقایسه میان کتاب های کهن لغت شناسی با کتب لغت نگاشته شده در قرون میانی نمود می یابد. (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۹، ۳۹۸/۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۴۲/۳).

بیان داشته اند (ابن اثیر جزری، همان، ۵۱۳/۲؛ فیومی، همان، ۳۲۵/۱؛ نجفی، بی تا، ۸۸/۴). در ادبیات عصر رسالت نیز از واژه شهید به معنای خاص آن استفاده شده است. در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: الشَّهَادَةُ حَمْسَةٌ... وَ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (مالک بن انس، ۱۴۲۵، ۱۷۹/۲؛ بخاری، ۱۴۱۰، ۲۸/۲) در برخی روایات سوال از چیستی شهادت از سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مطرح شده است و اصحاب در پاسخ کشته شده در راه خدا را شهید دانسته اند.^۱

افزون بر آنچه اشاره رفت در روایاتی از ابن عباس به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: آن کسی که به ظلم کشته شود، شهید می باشد.^۲ این روایت که در دیگر کتب حدیثی اهل سنت نیز مطرح است (ر.ک: نسائی، ۱۴۱۱، ۳۱۰/۲ و ۳۱۱؛ نسائی، بی تا، ۴۳۰) دلالت می کند اطلاق واژه شهید منحصر به کشته شدگان در معرکه جهاد نیست، بلکه هر آنکه به ستم و ظلم کشته شود، شهید است.

به دلیل به کار گرفته شدن واژه شهید در معنای خاص آن در روایات، محدثان اهل سنت در دوره گردآوری احادیث، ابوابی را برای روایات شهادت و از جمله مصادیق شهداء گشوده اند. در سنن ابی داود بابی است با نام: باب فی الشَّهِيدِ يَشْفَعُ؛ و در ذیل آن به روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اشاره شده که به مسئله شفاعت کردن شهید برای هفتاد نفر از نزدیکانش پرداخته است (ابن اشعث ابوداود، همان، ۱۰۹۲/۳). همچنین روایاتی مبنی بر نیاز نداشتن شهداء به غسل، و دفن شدن آنها به همراه خونشان و عدم نیاز به اقامه نماز میت، در مجامع حدیثی اهل سنت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است.^۱

اما در تبیین مفهومی اصطلاح شهید در فقه، شیخ الطائفه مرحوم طوسی می آورد: الشَّهِيدُ هُوَ الَّذِي يُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيِ إِمَامٍ عَدْلٍ فِي نَصْرَتِهِ أَوْ بَيْنَ يَدَيِ مَنْ نَصَبَهُ الْإِمَامُ (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۸۱/۱) شهید کسی است که در راه یاری امام عادل یا فرد منصوب از سوی او کشته شود. وی همچنین در کتاب النِّهَايَةُ فِي مَجْرَدِ الْفَقْهِ وَ الْفَتَاوَى، شهید را زیر مجموعه و

۱. وَ مَا تَعْدُونَ الشَّهَادَةَ؟ قَالُوا: الْقَتْلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (مالک بن انس، ۱۴۲۵، ۳۲۸/۲).

۲. مَنْ قُتِلَ دُونَ مَطْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ. (ابن حنبل، ۱۴۱۶، ۴۹۶/۴).

۱ أَنْ شَهِدَاءَ أُحُدٍ لَمْ يُعَسَّلُوا، وَ دُفِنُوا بِدِمَائِهِمْ، وَ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِمْ. (ابن اشعث ابوداود، همان، ۱۳۶۹/۳).

نوع خاصی از کسانی که با مرگ مواجه شده اند تبیین می کند.^۱
دایره مصادیق به کارگیری این واژه به گونه ای است که در فتاوی فقهی آمده است
درگیری و مبارزه با دزدی که با هدف دست اندازی به مال انسان سلاح کشیده، برای دفع
خطر او از نفس و مال خویش جایز است و اگر این امر منجر به قتل شود، آن که کشته می
شود (مقتول) شهید است.^۲

صاحب جواهر در تبیین مفهوم شهید، آن را کشته شده ای می داند که با اجازه نبی یا
امام اقدام به نبرد یا دفاع کرده باشد، هر چند در آن مبارزه و جهاد به حق، خود امام و نبی
حضور نداشته باشند (ر.ک: نجفی، بی تا، ۸۶/۴). صاحب جواهر مصداق شهید با احکام
اختصاصی همانند دفن بدون غسل و کفن را کشته شدن در معرکه می داند اما اطلاق عنوان
شهید را بر تمامی کشته شدگان در راه خدا بیان می کند؛ چه در جنگ کشته شوند، یا در
جنگ جراحت بردارند و خارج میدان نبرد کشته شوند یا در شهر خود با هجمه دشمن
کشته شوند. وی تطبیق عنوان *القتل فی سبیل الله* را برای صدق عنوان شهید کافی می داند،
هر چند احکام اختصاصی شهید را برای کشته شدگانی با ویژگی های خاص همانند
حضور در معرکه بیان می دارد.^۱ همچنان که تعبیر: *الشهید إذا کان به رمق غسل و کفن و*

۱. وی می نویسد: *إن كان الميت شهيداً، و هو أن يقتل بين يدي إمام عدل في نصرته أو بين يدي من نصبه الإمام.* (طوسی، ۱۴۰۰، ۴۰) همچنین محقق حلی در *النهاية و نکتها* این تعریف را تایید می کند. (محقق حلی، ۱۴۱۲، ۲۵۳/۱).

۲. *من قصد إلى أخذ مال الإنسان وأشهر السلاح جاز للإنسان دفعه عن نفسه وعن ماله، فإن أذى ذلك إلى قتل اللص، لم يكن عليه شيء، وإن أذى إلى قتله هو كان شهيداً، وثوابه ثواب الشهداء.* (طوسی، ۱۴۰۰، ۲۹۸).

۱. دلیل این مسئله روایتی است که احکام اختصاصی را تنها بر کشته شدگان در معرکه می داند همانند روایتی که غسل را برای تمامی مردگان به جز کشته شدگان در میانه دو صف دانسته است، همانند روایتی که با این قید مطرح شده است: *اغسل كل الموتى ... إلا ما قتل بين الصّفين.* (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۱۳/۳). یا در روایتی دیگر آمده است: *و إن كان الميت قتيلاً في المعركة في طاعة الله لم يغسل و دفن في ثيابه التي قتل فيها بدماه.* (الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ۱۴۰۶). در حالی که در دیگر روایات سخن از من قتل

حظ و صلی علیه، و إن لم یکن به رمق کفن فی أثوابه، (کلینی، ۱۴۰۷، ۳/۲۱۱) دلالت می‌کند مسئله صدق عنوان شهید، با مسئله احکام خاص شهید متفاوت و قابل تفکیک است.

صاحب جواهر میان کشته شدن با آهن (شمشیر) یا چیز دیگر، کشته شدن خطئی یا عمدی، کشته شدن مرد یا زن، در صدق عنوان قتل فی سبیل الله (شهید) تفاوتی نمی‌نهد و حتی کشته شدگان با ظلم و دفاع کنندگان از جان و مال و آبرویشان را نیز از موارد و مصادیق شهداء معرفی می‌کند. افزون بر آنچه اشاره رفت، صاحب جواهر میان اینکه کشتن توسط مشرکین یا اهل بغی انجام شود تفاوتی نمی‌نهد و به این گزارش استناد می‌کند که امام علی (علیه السلام) عمار بن یاسر و هاشم بن عتبہ (مقال) را با وجود کشته شدنشان توسط گروهی که خود را مسلمان می‌دانستند، بدون غسل به خاک سپرد.^۱

۱. فی سبیل الله می‌باشد، بدون قید کشته شدن در میان دو صف یا در معرکه. (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ۳/۵۴ و ۵۳).

۱. انه لا فرق فیما ذکرنا... بین المقتول بحدید أو غیره، و لا بین المقتول بسلاحه أو غیره، و لا بین المقتول خطأ أو عمدا بلا خلاف يعرف، لإطلاق الأدلة أو عمومها... فیصدق حیثذ القتل فی سبیل الله... و نحوها غیرها من المقتولین ظلما و المدافعین عن أنفسهم أو مالهم أو عرضهم... لا فرق أيضا فی الشهد بین قتیل المشرکین و قتیل أهل البغی، و یدل علیه مضافا إلى ذلك و إلى تناول أخبار الشهد له خصوص خبر عمار عن جعفر عن أبیه: إن علیا لم یغسل عمار بن یاسر و لا هاشم بن عتبہ، و هو المرقال، و دفنهما فی ثابهما. (نجفی، بی تا، ۴/۸۷-۹۳).

نتیجه گیری

از مجموع آنچه در مفهوم شناسی چهار واژه اصلی مرتبط با گزارش های پایان زندگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) گذشت، دانسته می شود: مقصود از به کار گرفته شدن تعابیری همانند توفی، موت و همانند آن همچون قبض و مضی نمی تواند همواره به معنای مرگ طبیعی باشد و در نتیجه این امر نمی تواند انگاره ای در تردید در مسئله شهادت ایشان به شمار آید؛ بلکه به کارگیری این واژگان به دلیل اطلاق آنها و شمول گونه های مختلف مرگ و وفات، می تواند دربرگیرنده مصداق کشته شدن در راه خدا یا همان شهادت نیز باشد همچنان که شواهد نمایان کننده این امر در سده های نخست اسلامی و شیوع آن حتی تا دوره های اخیر مطرح شد. افزون بر این اصطلاح شهید به معنای کشته شده در راه خدا در ادبیات دینی تخصیص بر موارد حضور در نبرد با کفار ندارد.

فهرست منابع

- ۱- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷)، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ۲- ابن اشعث، محمد بن محمد، (بی تا)، *الجعفریات*، تهران، مکتبه النینوی الحدیثه.
- ۳- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
- ۴- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳)، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۵- ابن حنبل، احمد بن محمد، (۱۴۱۶)، *مسند الإمام أحمد بن حنبل*، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ۶- ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، (۱۴۰۹)، *شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار*، قم، جامعه مدرسین.
- ۷- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *مناقب آل أبی طالب علیهم السلام*، قم، علامه.
- ۸- بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۱۰)، *صحیح البخاری*، مصر، وزارة الاوقاف.
- ۹- بن اشعث، ابو داود سلیمان، (۱۴۲۰)، *سنن أبی داود*، قاهره، دار الحدیث.
- ۱۰- بن عبد الوهاب، حسین، (بی تا)، *عیون المعجزات*، قم، مکتبه الداوری.
- ۱۱- بن هشام الحمیری المعافری، عبد الملک، (بی تا)، *السیرة النبویة*، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبي، بیروت، دار المعرفة.
- ۱۲- خزاز رازی، علی بن محمد، (۱۴۰۱)، *کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الاثنی عشر*، بیدار، قم.
- ۱۳- راغب أصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار القلم.
- ۱۴- شاکر، محمد تقی، (۱۳۹۶)، *فاطمه (سلام الله علیها) پس از رسول خدا (صل الله علیه و آله)*، قم، زمزم هدایت.
- ۱۵- شعیری، محمد بن محمد، (بی تا)، *جامع الأخبار*، نجف، مطبعه حیدریه.
- ۱۶- صاحب بن عباد، (۱۴۱۴)، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم الكتاب.
- ۱۷- صدوق، محمد بن علی، (۱۴۱۴)، *إعتقادات الإمامیة*، قم، کنگره شیخ مفید.
- ۱۸- طریحی، فخر الدین بن محمد، (۱۳۷۵)، *مجمع البحرين*، تهران، مرتضوی.
- ۱۹- طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۸۷)، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، تهران، مرتضوی.
- ۲۰- طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۰۷)، *تهذیب الأحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۱- طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۰)، *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت، دار الكتاب العربی.
- ۲۲- عسکری، حسن بن عبدالله، (۱۴۰۰)، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دار الآفاق الجدیدة.

- ۲۳- فراهیدی، خلیل بن أحمد، (۱۴۰۹)، کتاب العین، قم، نشر هجرت.
- ۲۴- علی بن موسی علیهما السلام، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام، (۱۴۰۶)، مشهد، موسسه آل البيت.
- ۲۵- فیومی، أحمد بن محمد، (۱۴۱۴)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم، موسسه دار الهجرة.
- ۲۶- قمی، عباس، (بی تا)، سفینه البحار، قم.
- ۲۷- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷)، کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۸- لباف، علی، (۱۳۸۷)، دانشنامه شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها)، تهران، منیر.
- ۲۹- مازندرانی، محمد هادی بن محمد صالح، (۱۴۲۹)، شرح فروع الکافی، قم، دارالحدیث.
- ۳۰- مالک بن انس، (۱۴۲۵)، موطأ الإمام مالک، ابوظبی، مؤسسه زاید بن سلطان.
- ۳۱- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۴)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۳۲- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۶)، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، قم، مرعشی نجفی.
- ۳۳- محقق حلی، (۱۴۱۲)، النهایة ونکتها، قم، جامعه مدرسین.
- ۳۴- مغربی، ابن حیون نعمان بن محمد، (۱۳۸۵)، دعائم الإسلام، قم، موسسه آل البيت.
- ۳۵- مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید.
- ۳۶- مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۴)، تصحیح اعتقادات الإمامیه، قم، کنگره شیخ مفید.
- ۳۷- نجفی، محمد حسن، (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، لبنان، دار احیاء التراث العربی.
- ۳۸- نجفی، محمد حسن مظفر، (۱۴۲۲)، دلائل الصدق لنهج الحق، قم، موسسه آل البيت (علیهم السلام).
- ۳۹- نسائی، احمد بن علی، (۱۴۱۱)، السنن الكبرى، دار الکتب العلمیه، بیروت، منشورات محمد علی بیضون.
- ۴۰- نسائی، احمد بن علی، (بی تا)، المجتبی من السنن، اردن، بیت الأفكار الدولیه.
- ۴۱- نوری، حسین بن محمد تقی، (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، موسسه آل البيت (علیهم السلام).

